

حمله اسرائیل به آن بخش از بشریت

که در نوار غزه ساکن است – و مسئله ی رهایی کل بشریت

یکشنبه بیست دوم دی ۱۳۸۷

سرویس خبری جهانی برای فتح



حمله ی اسرائیل به غزه یکی از ابتدائی ترین خط تمایزات میان درست و غلط را ارائه می دهد. بسیاری از مردم جهان این واقعیت را درک نمی کنند و بهتر است چشمان خود را باز کنند. حتا برخی از کسانی که موضع درست داشته و با اعمال اسرائیل مخالفت می کنند درک کاملا درستی از اینکه چرا این واقعه رخ می دهد و چه می توان و چه باید کرد ندارند.

مسئله ی غلط و درست

اوباما رئیس جمهور آینده ی آمریکا در یکی از سخنرانی های کارزار انتخاباتی اش موضع آمریکا- اسرائیل را به روشنی بیان کرد. دستیارانش می گویند او کماکان بر موضع خود استوار است. او گفته بود: «اگر کسی شبانه به طرف خانه ی من که دخترانم در آن خوابند موشکی شلیک کند من برای متوقف کردن آن هر کاری که بتوانم انجام می دهم و انتظار دارم که اسرائیلی ها نیز چنین کنند.»

اما سوال اینجاست: اگر اراذل و اوباش در خانه ی شما را بشکنند، پدرتان را کشته و به مادرتان تجاوز کنند و بقیه ی خانواده را از خانه رانده و وادار به زندگی در زمین خشک بی سرپناهی کنند؛ و در جایی که سابقا خانه ی شما بود آسمان خراش هایشان را بنا کنند؛ چه خواهید کرد؟ و اگر بیست سال بعد، این دزدان پس از اینکه تعدادشان زیادتیر شد، تصمیم گرفتند همان زمین خشک را نیز تصاحب کنند، چه خواهید کرد؟

در مورد اینکه یهودیان استعمارگر چگونه فلسطین را اشغال کرده و دست به نسل کشی ساکنین آن زدند، اسناد تاریخی زیادی موجود است. حتا قبل از تاسیس اسرائیل، قریب به یک میلیون فلسطینی، یعنی نیمی از جمعیت آن زمان سرزمین فلسطین، از شهرها و روستاها و خانه های خود رانده شده و سرزمینشان بعدا تبدیل به اسرائیل شد. ده سال بعد، ۳۰۰ هزار نفر فلسطینی دیگر را بیرون راندند. سپس، در سال ۱۹۶۷ اسرائیل با حمایت آمریکا و

امپریالیستهای دیگر، مابقی سرزمین های فلسطین در نوار غزه و کرانه غربی رود اردن را اشغال کرد. نوار غزه، باریکه ایست که میان دریا و صحرا قرار دارد. دهکده های یهودی نشین جدید تحت سپر حمایتی ارتش اسرائیل، روی بهترین زمین های کرانه غربی سربلند کردند. به این ترتیب، فلسطینی ها به ۲۲ درصد سرزمین های خود رانده شدند. اسرائیل بخش بزرگ منابع آبی آنان را دزدید و بر هر جنبه از حیات جامعه ی فلسطینی کنترل پلیسی برقرار کرد. در سال ۲۰۰۵ اسرائیل ارتش خود را از غزه بیرون کشید اما مرزها، سواحل و فضای آن را کماکان در کنترل خود نگاهداشت. در اینجا که فقط ۲ درصد از سرزمین اصلی فلسطین را تشکیل می دهد، یک نفر از ۵ نفر در زندان های اسرائیل به سر می برند.

زیبی لوی، وزیر امور خارجه ی فعلی اسرائیل، در تشریح دلایل حمله ی جنایت کارانه ی اسرائیل به غزه، تمام مسئله را وارونه ارائه کرده و جای غلط و درست را عوض می کند. او می گوید: «هدف از این حمله آن است که برای شهروندان جنوب اسرائیل صلح و آرامش تامین کنیم.» سوال اینجاست که چرا مردم اسکان داده شده در خانه هائی که متعلق به اهالی غزه بود و اهالی غزه به زور از آنها بیرون رانده شده اند، باید شب ها در آرامش بخوابند؟ و اگر در خطر قرار گرفته اند، باید پرسید این شرایط را از ابتدا به ساکن چه کسی برایشان آفریده؟ آنها در خانه چه کسانی زندگی می کنند؟

(برای اطلاعات بیشتر به مقاله "نسل کشی در فلسطین" - شماره ی ۱۲ مه ۲۰۰۸ از سرویس خبری رجوع کنید. این مقاله با رجوع به کتاب تاریخ پژوه اسرائیلی به نام یان پیپ نگاشته شده است. نام این کتاب به انگلیسی و محل یافت آن در اینترنت چنین است:

www.badil.org/al-majdal/spring_of_Palestine Calling a Spade a Spade: The 1948 Ethnic Cleansing)
(۲۰۰۶)

اساسی ترین آماج اسرائیل در غزه مردم آن است

نوار غزه ۱۰ کیلومتر در ۴۵ کیلومتر است و یک و نیم میلیون جمعیت دارد. این باریکه، به لحاظ جمعیت متراکم ترین نقطه ی جهان است. کودکان نیمی از جمعیت آن را تشکیل می دهند. سخنگویان دولت اسرائیل با نخوت صحبت از "انسانیت" خود می کنند زیرا قبل از ریختن بمب ها با تلفن و پخش اعلامیه به اهالی غزه هشدار می دهند که منازل خود را تخلیه کنند. اما اهالی غزه به کجا باید پناه ببرند؟ در سواحل خود با شلیک قایق ها و در شمال و شرق با تانک ها و توپ های اسرائیلی مواجهند و در جنوب با ارتش دولت مصر که وابسته به آمریکاست. آنها در محاصره ی نظامی نیروهای تا به دندان مسلح هستند. اهالی آشکلون و دیگر شهرهای اسرائیلی مملو از پناهگاه های مستحکم و مجهزند اما مردم غزه هیچ چیز ندارند. بسیاری از آنان حتا خانه هم ندارند. همانطور که فلسطینی ها خاطرنشان می کنند، ژست های انسان دوستانه ی "اعلام خطر" اسرائیلی ها مخلوطی است از عوامفریبی و شکنجه و این از روش های متعارف اسرائیل است.

وزیر امور خارجه ی اسرائیل (زیبی لوی) و دیگر مقامات اسرائیلی مرتب ادعا می کنند که در غزه هیچ فاجعه ی انسانی در حال رخداد نیست. فقط کسی که بوئی از انسانیت نبرده می تواند از این حرف ها بزند. آنها ادعا می کنند در اولین روزهای حمله، اجازه ی ورود روزانه ۴۰ تا ۵۰ کامیون مواد غذائی و مایحتاج عمومی به غزه را داده اند.

یعنی کمتر از ۱۰ درصد نیازهای غذائی مردم غزه و آنهم پس از ۱۸ ماه محاصره ی اقتصادی. اکنون در غزه مقدار بسیار کمی مواد غذائی و سوخت برای پخت و پز موجود است. آب آشامیدنی اصلا موجود نیست زیرا اسرائیل اجازه ی ورود مواد شیمیائی تصفیه ی آب را نمی دهد. فاضلاب ها در خیابان ها سر باز کرده اند زیرا نیروی برق برای تخلیه و کانالیزه کردن آنها نیست. تاریکی مطلق شبانه نشانه ی قطع کامل برق در غزه است. (به مقاله ی زیر رجوع

کنید: ("Review of Books London If Gaza falls", by Sara Roy, in the " ۱ January 2009)

این شرایط در یکسال و نیم گذشته شروع شد. یعنی درست در دوره ای که ظاهرا آتش بسی میان اسرائیل و حماس برقرار بود. اسرائیل می گوید آماج حمله اش حماس است. البته این واقعیتی است که از زمان پیروزی حماس در اولین انتخابات سرزمین های فلسطینی، صهیونیست ها دست به حداکثر تلاش برای درهم شکستن این سازمان بنیادگرای اسلامی در غزه زده اند. این سیاست به فاصله ی کوتاهی پس از بیرون کشیدن ارتش اسرائیل از غزه و قبل از اینکه حماس قدرت را از طریق پیروزی در انتخابات، از دست "آتور تیه فلسطینی" به ریاست محمود عباس بگیرد، شروع شد. بنابراین ادعای اسرائیل مبنی بر اینکه ریشه ی سیاست های محاصره و قتل و نسل کشی اش در غزه به "کودتای حماس" بر می گردد، دروغ است.

در اولین روزهای حمله ی زمینی اسرائیل به غزه، طبق گزارش بیمارستان های غزه اکثریت قربانیان حمله، شهروندان غیر نظامی بوده اند. وضعیت بیمارستان های غزه اسفناک است زیرا در همان اولین ساعات حمله تمام تخت ها پر شدند و حتا راهروها پر از مجروحین و کشته ها شد. بیمارستان ها فاقد ابتدائی ترین تجهیزات درمانی و دارو می باشند. (به گزارش روزنامه ی هرال د تریبون ۵ ژانویه رجوع کنید). اسرائیل به قصد تبلیغات به چند نفر از مجروحین اجازه ی انتقال به بیمارستان های نقاط دیگر را داده است. اسرائیل عمدا بیمارستان ها و گروه های امداد و آمبولانس ها را بمباران می کند.

واضح است که این سیاست ها برای تنبیه اهالی غزه به اجرا در می آیند. رژیم نازی در آلمان هیتلری نیز برای انتقام گرفتن از مقاومت دیگران به سیاست تنبیه دسته جمعی اهالی، دستگیری ها و اعدام شهروندان روی آورد. این سیاست بیرحمانه و خونین رژیم هیتلر نه از روی عصبانیت بلکه بر پایه فکر و طراحی دقیق بود و هدفش این بود که جلوی حمایت مردم از مقاومت را بگیرد. این سیاست یک جنایت جنگی بود و امروز نیز از سوی اسرائیل یک جنایت جنگی است. اما خیال باطل است اگر فکر کنید تریبونال بین المللی در دن هاگ (دادگاه بین المللی لاهه) رهبری اسرائیل را دستگیر و محاکمه خواهد کرد.

آیا باید حماس را به خاطر بوجود آمدن این شرایط، سرزنش کرد؟ زنی در یکی از اردوگاه های پناهندگی در شمال غزه در تلویزیون الجزیره جواب خوبی به این سوال داد: «اسرائیلی ها همیشه و خیلی پیش از بوجود آمدن حماس به ما حمله کرده اند.»

این رفتار از لحظه ی تولد اسرائیل غیر قابل اجتناب بوده است

گردهم آئی سه عامل شنیع به تولد اسرائیل انجامید: ۱- داشتن موضع "اول مردم خودم به هر قیمت"؛ موضعی که از سوی هر مردمی اتخاذ شود تبدیل به گرایش بسیار بد می شود. ۲- ایدئولوژی تبدیل معجزه آسای عده ای مهاجر

پراکنده در سراسر جهان به یک ملت، از طریق اضافه کردن سرزمین به مذهب. ۳- و بالاخره حمایت قدرت های امپریالیستی: اول بریتانیا و در ۴۰ سال گذشته حمایت امپریالیسم آمریکا از اسرائیل به مثابه پایگاه استراتژیکش در خاورمیانه. بدون این حمایت و بدون سالانه ۳ میلیارد دلار کمک مالی آمریکا به آن، صهیونیسم در حد یک خیال مبهم باقی می ماند.

اسرائیل به مثابه یک دولت یهودی همواره موجودیت خود را در خطر دیده و خواهد دید. زیرا موجودیتش توسط ارتکاب همان اعمالی که برای تاسییسش ضروری بود و برای حفظش ضروری است، تهدید می شود. دگرذیسی فکری یک تاریخ پژوه برجسته ی اسرائیلی به نام بنی موریس، عبرت آموز است. او مانند همکار آکادمیک خود یان پیپ، زمانی دست به افشای قتل عام هائی که اسرائیل را متولد کرد، می زد. اما بعدها تصمیم گرفت که بوجود آمدن اسرائیل، ارتکاب این جنایات را پذیرفتنی می کند! دگرذیسی او نشان می دهد که نمی توان میان صهیونیسم و بشردوستی سازشی ایجاد کرد. موریس در مقاله ای که اخیراً منتشر کرده، می گوید اسرائیل در معرض ۴ خطر فوری است: ایران (یک رژیم ارتجاعی که قوی ترین کارت اعتباری اش مخالفت با اسرائیل است)؛ حزب الله در لبنان (که در سال ۲۰۰۶ آماج تهاجم همه جانبه ی اسرائیل بود و بعد از آن جنگ، قوی تر شد)؛ و حماس و ۱،۳ میلیون فلسطینی دیگر که شهروندان درجه دوم اسرائیل هستند و موریس به آنها ستون پنجم "رادیکال شده" نام می دهد. موریس می گوید، این فلسطینی های درون اسرائیل دارای موالید زیاد هستند و بزودی تعدادشان از شمار شهروندان یهودی اسرائیل بیشتر خواهد شد. او پیشنهاد می کند که اینها را نیز به بیرون اسرائیل "منتقل" کنند: یعنی مانند باقی فلسطینیان به زور از شهر و کاشانه شان اخراج شوند. بدتر از آن اینکه، «فلسطینی ها (عرب های اسرائیل و آنهایی که در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه زندگی می کنند) اکثریت اهالی فلسطین (سرزمینی که میان رود اردن و مدیترانه است) را تشکیل خواهند داد.» (هرالد تریبون- ۳۱ دسامبر ۲۰۰)

یک بار اخراج دسته جمعی فلسطینی ها، کافی نبود. اسرائیل تا زمانی که موجود است مجبور است فلسطینی ها را از سرزمین و خانه هایشان اخراج کند. معاون وزیر دفاع اسرائیل (ماتان ویلناتی) در فوریه ۲۰۰۸ هشدار داد که غزه شاهد یک "شوآ" خواهد بود. (به نقل از روزنامه انگلیسی زبان گاردین- ۲۹ فوریه ۲۰۰۸). کلمه ی "شوآ" به زبان عبری یعنی هولوکاست. هولوکاست به نسل کشی یهودیان اروپا توسط هیتلر گفته می شود. او این کلمه را نه به قصد انتقاد از اسرائیل بلکه برای ترساندن مردم غزه انتخاب کرده بود.

موریس و دیگران ادعا می کنند که افزایش جمعیت فلسطینی، تبدیل اسرائیل به یک "دولت یهودی دموکراتیک" را غیر ممکن می کند. هر چند حکومت های اسرائیل انتخابی هستند اما بر خلاف کشورهای غربی، نظام سیاسی اسرائیل حتا تظاهر به آن نمی کند که متکی بر برابری رسمی شهروندانش است. صهیونیسم بنا به تعریف، یعنی حاکمیت نظامی یهودی بر تمام فلسطینیان و محروم کردن آنان از ابتدائی ترین حقوق.

۱۵ سال مذاکره میان اسرائیل و فلسطینی ها بدون هیچ دستاوردی پایان یافته است. آیا می توان باور کرد که هر گونه "راه حل دو دولتی" (ایجاد یک دولت فلسطینی در کنار اسرائیل) ممکنست شرایطی بهتر از شرایط غزه (یا کرانه غربی) را برای فلسطینی ها به بار آورد؟ خیر! تا زمانی که دولت یهودی موجود است این مشکل حل ناشدنی است.

دشمنی میان صهیونیست ها و بنیادگرایان اسلامی، دشمنی میان برادران قرینه

زمانی که در سال ۱۹۴۸ اسرائیل اکثر فلسطینی ها را از سرزمینشان اخراج کرد و سپس در سال ۱۹۶۷ غزه و کرانه غربی را به اشغال درآورد، حماس موجود نبود و بنیادگرایان اسلامی دارای نفوذ بسیار اندکی بودند. عوامل گوناگونی به عروج بنیادگرایی مذهبی در شرق و غرب و مشخصا در خاورمیانه پا داد. اما، بدون آنکه به دام تئوری های احمقانه ی " توطئه" در غلنتیم باید بگوئیم که شواهد کافی موجود است که اسرائیل، در ابتدای امر، رشد حماس را خوشامد گفته و آن را تشویق کرد.

آنتونی کوردسمان که یکی از متخصصین نظامی ارتجاعی غرب است، می گوید: «اسرائیل مستقیما به حماس کمک کرد زیرا می خواست در مقابل سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) یک جریان دیگر را بوجود آورد.» یکی از مقامات سابق سازمان سیا می گوید: اسرائیل، «با استفاده از یک بدیل مذهبی می خواست رقیبی برای ساف ساخته، در آن انشعاب بیندازد و موجب رقیق شدن خصلت سکولار ساف شود.»

"(Hamas history tied to Israel", UPI, 18 June", ۲۰۰۲)

در دهه ۱۹۸۰، اسرائیل رهبران ساف را ترور کرده و مرکزیت آن را مجبور به خروج از بیروت (لبنان) و استقرار در تونس کرد. به این ترتیب اسرائیل صحنه را برای حماس خالی کرد. سازمان سیا در امتداد سیاست های عمومی آمریکا مبنی بر کمک به رشد و تسلیح گروه های بنیادگرای اسلامی در افغانستان برای جنگ با شوروی، به این تلاش ها کمک کرد. برای جزئیات این ماجرا به کتاب "بازی شیطان" نوشته ی رابرت دریفوس رجوع کنید. (ص ۲۰۷-۲۱۳ از نسخه ی انگلیسی این کتاب - ۲۰۰۵)

آمریکا و اسرائیل در حداکثر توان خود ساف را تضعیف و تحقیر کردند. حتا زمانی که رهبری ساف سیاست همزیستی با اسرائیل را پیشه کرد، سیاست تضعیف و تحقیر ادامه یافت. حتا امروز که ساف کاملا فاسد و تبدیل به ابزار دست آمریکا و اسرائیل شده است، مرتبا از سوی آمریکا و اسرائیل تحقیر می شود. این عامل دیگری در رشد نفوذ حماس است.

حماس روابط پیچیده ای با اسرائیل داشته است. زیرا هویتش بر اساس ملی گرایی فلسطینی نبوده است (هر چند احساسات ملی گرایی را جذب کرده و مورد استفاده قرار می دهد). هویت حماس، هویتی مذهبی است. عالیترین هدفش نه رهایی مردم فلسطین بلکه استقرار یک دولت اسلامی است. اسماعیل حنیه، نخست وزیر آئوریته فلسطین در غزه، اخیرا حرف همیشگی اش را باری دیگر تکرار کرد: اگر اسرائیل حملات خود را متوقف کند و گذرگاه های مرزی را باز کند، «بدون استثناء، بر سر همه چیز می توانیم صحبت کنیم.» خالد مشعل، رهبر بالای حماس در تبعید، گفت که در مقابل راه حل ایجاد دو دولت در چارچوب مرزهای ۱۹۶۷ اسرائیل، حماس وارد آتش بس " ابدی" با اسرائیل خواهد شد. (هآرتز ۲ ژانویه ۲۰۰۹) حماس می گوید قصدش از موشک پرانی به خاک اسرائیل شکست دادن اسرائیل نیست بلکه تلاشی است برای مجبور کردن اسرائیل به قبول سازش. روزنامه ی تل آویوی هآرتز هشدار می دهد که: «اگر فرمول "مقاومت و پراگماتیسم" حماس شکست بخورد، نیروهای بسیار تاریک تر که در سایه ی نابودی غزه رشد کرده اند جای آن را خواهند گرفت.» (هآرتز ۲ ژانویه)

اسرائیل به خاطر خود حماس نیست که از آن متنفر است. بلکه مسائلی مهمتر در میان است. یکی از آنها، نقشه هائی است که صهیونیسم برای مردم فلسطین در آستین دارد. اسرائیل نیازمند آن است که بیرحمی و قدرت خود را به

نمایش بگذارد. دیگری، عروج بنیادگرائی اسلامی، منجمله وجود جمهوری اسلامی ایران، به مثابه مانعی در مقابل منافع آمریکا در خاورمیانه و خطری برای اسرائیل است. واقعیت را نباید واژگونه دید: اسرائیل نه به خاطر بنیادگرائی اسلامی (یا مقاومت های عادلانه علیه خودش) بلکه به دلیل ضرورت و منطق موجودیت خودش به سرکوب فلسطینی ها ادامه خواهد داد و حتا دست به اعمال شنیع تر هم خواهد زد. با وجود آنکه اسرائیل و حماس دشمن یکدیگرند، ولی دشمنانی ایده آل برای هم هستند.

با چشمانی باز به مسائل بنگریم و حقایق را آنطور که هست ببینیم

برخی فکر می کنند ایجاد "دولت اسلامی" اسم دیگری برای "رهائی فلسطین" است. اما این واقعیت ندارد. البته بنیادگرایان اسلامی آرزوی نابودی اسرائیل را دارند. اما هدف اعلام شده ی حماس مبنی بر ایجاد یک دولت اسلامی به جای اسرائیل، که «یهودیان، مسلمانان و مسیحیان زیر حکومت یک دولت اسلامی زندگی کنند»؛ حتا اگر متحقق شود، برای مردم فلسطین رهائی به بار نخواهد آورد. چنین دولتی برای فلسطینی ها صرفا یک زندان دیگر در چارچوب نظام جهانی کنونی که تحت سلطه ی امپریالیستهاست، خواهد بود؛ و روابط ستم گرانه در اشکالی دیگر اما به همان اندازه نفرت انگیز، ادامه خواهد یافت. در واقع چیزی شبیه یک اسرائیل اسلامی خواهد بود. هرچند این هدف، با توجه به نیازهای آمریکا، غیرقابل تحقق است اما باید گفت که هدفی مشمئز کننده است.

به علاوه، رهبری. برنامه و ایدئولوژی حماس یک عامل منفی برای رهائی مردم فلسطین است؛ سدی است در مقابل شکل گیری یک برنامه و استراتژی سیاسی مناسب با هدف رهائی کامل مردم فلسطین از چنگال نظام جهانی و روابط اقتصادی آن که به دست و پایشان تنیده شده است و لازمه اش نابودی دولت اسرائیل است. همانطور که اکنون در پرتو بمب ها و توپ باران ها و آتش تانک های اسرائیل می توان به روشنی دید، رهبری حماس و ایدئولوژی آن مانع از آن است که مبارزه ی فلسطینی ها عوامل مثبتی را که به نفع مبارزه شان است به میدان آورند. همین واقعیت که آمریکا و اسرائیل سعی می کنند بهر ترتیب شده "سکوت و صلح" قبرستان را بر فلسطین تحمیل کنند نشان می دهد که چه ظرفیت ها و نقاط قوت نهفته ای در مردم فلسطین موجود است.

تصور رهائی فلسطین در شرایط کنونی جهان بسیار سخت می نماید. زیرا در شرایط کنونی جهان تضاد اسرائیل-فلسطین برای منافع امپریالیسم آمریکا بسیار مهم است -- بخصوص برای لشگرکشی های آمریکا که با هدف کنترل کامل خاورمیانه بزرگ و تبدیل آن به سکوی پرشی برای تضمین سلطه ی جهانی اش، انجام می شود. اما همین اوضاع جهانی، منبع بالقوه ی بزرگی را برای تحقق آرمان رهائی فلسطین ارائه می دهد. مردم منطقه فقط به دلیل نفرت از بی عدالتی در حق مردم فلسطین به آنجا نمی نگرند؛ بلکه احساس می کنند رابطه ی مستقیمی میان این بی عدالتی و وضعیت غیر قابل تحمل خودشان تحت رژیم هائی که جرات مخالفت با اسرائیل را ندارند و وابسته به آمریکایند، هست. آنها احساس می کنند رابطه ی مستقیمی میان این بی عدالتی و نظام های اجتماعی عقب مانده ی خودشان که قادر به ایستادگی در مقابل نظم جهانی امپریالیستی نیستند، هست. به ماشین جنگی اسرائیل که جنایتهايش را تحت عنوان "دفاع از خود" توجیه می کند نباید هیچ امتیازی داد. اما واقعیت آن است که صهیونیست ها دارودسته ی کوچکی در این منطقه و مورد تنفر اکثر مردم جهان هستند. همین مسئله در سطح جهانی نیز صدق می کند: نظام

امپریالیستی بسیار قدرتمند است اما فلسطین یکی از حلقه های ضعیف آن است و این حلقه ضعیف درست در قلب تضادهای مهم جهان کنونی قرار دارد.

"در اینجا مردم دسته دسته می میرند اما کسی به یاری ما نمی آید"



اینجا جمادات یک دختر جوان اهل غزه است که دل را به درد می آورد زیرا تقریباً حقیقت دارد. البته تظاهرات های بزرگی در نقاط مختلف جهان برپا شده است. اما هیچ کشور امپریالیستی-- یعنی کشورهایی که قدرت انجام کاری را دارند، کاری نکرده اند و برایشان قتل عام فلسطینیان مهم نیست. هیچ یک از رژیم های منطقه برای کمک به آنان انگشت خود را نیز تکان نداده اند و جنبش های انقلابی مردم جهان هنوز آنقدر قدرت ندارند که به یاری آنان بشتابند. در دهه های قبل، رهائی مردم فلسطین همواره یکی از پرچم های مبارزه علیه نظام امپریالیستی در سراسر جهان بود. شکست مبارزه فلسطینیان نیز با افت در امواج انقلابی جهان همراه بود. نمی توان آرزوی احیای آن مبارزات را کرد. آن دوره تمام شد. جهان کنونی کاملاً متفاوت است. پدیده های جدیدی بوجود آمده که باید آنها را تجزیه و تحلیل کرد؛ موانع جدیدی پدید آمده که باید بر آن ها چیره شد. دوران جنبش های ملی گرای انقلابی دهه های قبل به پایان رسیده است. آنان محدودیت های خود را به نمایش گذاشته و نشان دادند که با آن افق ها نمی توان راه زیادی را پیمود. اکنون آن ها تبدیل به پدیده هایی غیر انقلابی شده اند. سازمان آزادیبخش فلسطین و "اتوریته فلسطین" یک نمونه از این واقعیت است. عروج بنیادگرایی مذهبی، بخشا، عکس العمل استیصالی بود در مقابل خیانت آن جنبش های ملی گرا. اما این نیز یک بن بست بیش نیست.

مثال حمله به عراق را در نظر بگیریم. دیدیم که چگونه سلطه ی انواع بنیادگرایی مذهبی و دیگر گرایشات ارتجاعی در میان نیروهای ضد اشغال در آن کشور در را بروی گرایشات غلط و مضر باز کرد؛ که گویا تنها انتخاب، انتخابی است میان اشغال امپریالیستی و حاکمیت اسلامی. همین مسئله، مقاومت مردم عراق را خفه کرد و مانع از رشد جنبش

جهانی ضد جنگ که در آستانه ی تجاوز به عراق به چنان اوجی رسیده بود، شد. ما نباید اجازه ی غلبه ی دروغ آمریکا- اسرائیل شویم که گویا کسانی که از اسرائیل متنفرند و از فلسطین حمایت می کنند باید طرف بنیادگرائی اسلامی را بگیرند. در خاورمیانه و دیگر کشورهایی که تاریخا مسلمان بوده اند، حمایت مردمی از فلسطین در چنبره ی نیروهای مذهبی و دولتی مختلف گرفتار آمده است: یا در چنگال نیروهای مذهبی که دارای اهداف ضد رهایی بخش هستند؛ یا در چنگال دولت های وابسته به آمریکا در مصر، اردن و ترکیه و اندونزی و یا در چنگال دولت جمهوری اسلامی که می خواهد خشم عادلانه ی مردم منطقه را به اهداف ارتجاعی و تنگ نظرانه ی خود پیوند زند.

تصویر سازی از تجاوز جنایت کارانه ی اسرائیل به غزه به مثابه جدال میان مذاهب گوناگون، به ضرر فلسطینی هاست و مانع از آن می شود که فلسطین بتواند حداکثر حمایت مردم جهان، منجمله برخی یهودیان اسرائیل را جلب کند. این طرز تفکر بیش از اندازه قوی شده زیرا با آن مخالفت و مبارزه نشده و به ظاهر تنها "آلترناتیو واقع بینانه" به نظر می آید. در حالیکه، تمام وقایع اخیر بار دیگر نشان می دهد که آلترناتیو مذهبی، یک بن بست مهلک است که مردم را در سطح عصبانی شدن بدون آنکه راه مکفی برای بیان آن بیابند، نگاه می دارد.

هستند کسانی که درک علمی از آرمان رهایی فلسطین داشته و نسبت به رابطه ی میان دست یابی به این آرمان و پیش برد مبارزه برای پایان بخشیدن به نظام جهانی امپریالیستی که ناعادلانه و غیر ضروری بوده و برای کل بشریت خفقان آور است، آگاهند. اگر آنها به جای دنباله روی از منطق صهیونیسم- در مقابل- بنیادگرائی اسلامی، از آن گسست کنند؛ آنگاه می توانند نقشی تعیین کننده در باز کردن چشمان مردم جهان به جنایات اسرائیل و دلایل این جنایات، بازی کنند. آنها می توانند جنبش هایی بسیار بزرگتر از آنچه امروز می بینیم، در دفاع از فلسطین به راه اندازند. فلسطین به طور عینی، شایسته و نیازمند حمایتی عظیم تر از اینهاست. در خود فلسطین، تنها با گسست از منطق مهلک " صهیونیسم یا اسلام" و در پیش گرفتن یک درک علمی می توان خروج مردم از اسارت تحمل ناپذیر فیزیکی، سیاسی و ایدئولوژیکی را ممکن کرد.

سرویس خبری جهانی برای فتح

منبع: وبلاگ جمعی از فعالین کارگری (JAFK)

یکشنبه سی ام تیر ۱۳۸۷